**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14010818**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

صحبت سر این بود که یکی از شرایط تعلق زکات به یک مال این هست که مالک تمام تمکن از تصرف داشته باشد. این عبارت مرحوم سید اینجا. حالا دلیل این مطلب چی است؟ بعضی‌ها به اجماع تمسک کردند. آقای منتظری می‌فرمایند که اجماع بر عنوان، حالا این بحث تمام التمکن که تمام دارد یا ندارد آن خیلی در این قسمت مهم نیست. اصلاً اجماع بر عنوان تمکن از تصرف نیست و اجماعی که اینجا ادعا شده اجماع در تذکره است آن هم بر عنوان عناوین خاصه است، مثل مال غائب مال مدفون، مال مجحود و امثال اینها. حالا من عبارت تذکره را می‌خوانم، عبارت تذکره را آقای منتظری توضیحاتی در موردش دادند یک مقداری در مورد آنها توضیح بدهیم خوب است. ایشان می‌گوید:

«و في التذكرة: يشترط في وجوب الزكاة تماميّة الملك،»

زکات برای این که واجب بشود و تعلق بگیرد، مراد از وجوب تعلق است، در تعلق زکات تمامیت ملک شرط هست. خب اگر ملک تام نباشد ناقص باشد چی؟ در نتیجه زکات واجب نیست. حالا چه چیزی سبب ناقص شدن ملک می‌شود؟

می‌گوید: «و أسباب النقص ثلاثة: منع التصرف، و تسلط الغير، و عدم قرار الملك. فلا تجب الزكاة في المغصوب و لا الضالّ و لا المحجود بغير بيّنة و لا المسروق و لا المدفون مع جهل موضوعه عند علمائنا أجمع.»

حالا این عبارت در تذکره، جلد ۵، صفحۀ ۱۸، مسألۀ ۱۱ هست.

آقای منتظری دارند: «و لعل المتبادر من منع التصرف المنع الشرعي كما في المرهون و الموقوف و المنذور التصدق به و من تسلط الغير المنع الخارجي و من عدم القرار مثل الموهوب قبل القبض و نحوه و لكن الأمثلة كلها من قبيل المنع الخارجي و الاجماع أيضا عليها لا على عنوان التمكن.»

این عبارت آقای منتظری. در مورد این عبارت من یکی دو سه تا نکتۀ بیشتر روشی می‌خواهم عرض کنم که در خیلی جاها شاید سودمند باشد. این که در تذکره عبارت منع تصرف به کار رفته من گفتم معنای منع تصرف آقای منتظری می‌گویند کأنّ منع شرعی. گفتم تذکره نوعاً مطالبش را از کتاب‌های عامه گرفته. محور اصلی‌اش کتاب‌های عامه است، گفتم برای فهم این مطلب مناسب هست به کتاب‌های عامه مراجعه بشود. یکی از کتاب‌هایی که به خصوص تذکره به آن خیلی نظر دارد مغنی ابن قدامه است. خیلی جاها اصلاً عبارت‌ها ؟؟؟ از مغنی ابن قدامه گرفته شده. این کمک می‌کند در فهم این که این عبارت‌ها معنایش چی است. خب مراجعه کردم به مغنی ابن قدامه و تقریباً از عبارتش روشن هست، حالا بعد عبارتش را می‌خوانم، مغنی ابن قدامه، جلد ۲، صفحۀ ۶۳۹ که مراد از منع تصرف منع شرعی نیست، مراد منع خارجی است. بعد به ذهنم رسید که خب خود کتاب‌های علامه را مراجعه کنم ببینم از عبارت‌های کتاب‌های علامه چیزی در مورد این واژه‌ها معنایش به دست می‌آید؟ به خصوص آن کلمۀ عدم قرار الملک بیشتر مد نظرم بود که مراد از قرار ملک چی است؟ چون عدم قرار الملک همین جوری که نگاه می‌کردم گفتم شاید معنایش این باشد که ملک متزلزل نباشد. مثلاً ملکی که خیاری هست متزلزل است، عدم قرار ملک مربوط به ملک عدم متزلزل است. گفتم خب باید آدم در خود آن کتاب، کتاب‌های علامه و اینها جست‌وجو کند. وقتی به کتب علامه مراجعه کردم متوجه شدم که در خود تذکره تقریباً مطلب واضح است که با این سه تا چیز معنایش چی است؟ من تعجب کردم که آقای منتظری چطور به خود تذکره توجه نکرده این عبارت‌ها را اینجوری معنا کرده. تذکره حالا قبل از تذکره من بعضی عبارت‌های غیر تذکره را می‌خوانم بعد برمی‌گردم به خود تذکره. در قواعد علامه در نهایة الاحکام علامه این چیزها وارد. در قواعد جلد ۱، صفحۀ ۳۳۰ به بعد این مطالبی که مربوط به اینجا هست نهایة الإحکام، جلد ۲، صفحۀ ۳۰۲، حالا من عبارت قواعد را بخوانم، از خود قواعد نبود عبارت از روی ایضاح الفوائد که متنش، متن قواعد را هم دارد از روی آن عبارت می‌خوانم. دقیقاً تقریباً برعکس معنایی که ایشان کرده عبارت را، از عبارت‌های ایشان استفاده می‌شود. ایشان می‌گوید که کتاب الزکاة، شرایط عامۀ زکات را ذکر می‌کند و هی اربعة.

«(الرابع) كمالية الملك، و أسباب النقص ثلاثة (الأول) منع التصرف، فلا يجب في المغصوب، و لا الضال، و لا المجحود بغير بينة، و لا الدين على المعسر و الموسر [على رأى][[1]](#footnote-1)، و لا المبيع قبل القبض إذا كان المنع من قبل البائع،» تا آخر عبارت.

«(الثاني) تسلط الغير عليه فلا يجب في المرهون و ان كان في يده و لا الوقف لعدم الاختصاص و لا منذور الصدقة به،»

دقیقاً آن ۳ تایی که منع شرعی دارند این را ذیل تسلط الغیر آورده. مربوط به آن قرار داده. بعد آن عدم قرار. عدم قرار الملک را همانجوری که ایشان معنا کردند معنا می‌کنند، آنش همینجور. بعد «الثالث: عدم قرار الملك‌»

عدم قرار الملک از عبارت‌های ایشان هم قواعد و نهایة الاحکام و تذکره استفاده می‌شود مراد از قرار الملک یعنی عدم تحقق الملک. یعنی گاهی اوقات مقتضی ملک هست ولی ملک یک شرایطی دارد که آن شرایط اگر حاصل نشود ملکیت حاصل نمی‌شود. ۴ تا مثال در این کتاب‌های علامه هست برای این که کجاها هست که ملک قرار ندارد. هبه قبل از قبول، یا قبل از قبض، اما قبول و قبض شرط تمامیت قرار ملک هست. جایی که کسی که قرض از دیگری درخواست کرده، کأنّه آن طرف هم قبول کرده هنوز قبض نکرده. استقراض قبل القبض.

الغنیمة قبل القسمة، جایی که غنیمت حاصل شده مقاتلین مالک شدند ولی مالکیتشان بر عین خاص متوقف بر قسمت است. به طور کلی مالک هستند. عدم قرار الملک یعنی ملکیت بر یک عین خاص بخواهد تحقق پیدا کند. تقریباً آن معنای موهوب قبل القبض که ایشان آنجا معنا می‌کند درست است، ولی این مطلبی که در تذکره می‌گوید همۀ مثال‌ها مربوط به منع خارجی است این مثال‌ها مربوط به منع التصرف است، ایشان سه تا شرط ذکر کرده بعد یکی یکی این شرایط را مصادیقش را ذکر می‌کند. در تذکره اینها را تفکیک نکرده، در قواعد. در نهایة الإحکام هم عبارتش را بیاورم، نهایة الإحکام، جلد ۲، صفحۀ ۳۰۲. آن هم عبارت‌ها را تفکیک کرده.

می‌گوید که: «يشترط في وجوب الزكاة تمامية الملك، فلا تجب الزكاة على غير مالك إجماعا. و أسباب نقص الملك ثلاثة:

السبب الأول (منع التصرف)

فلو منع المالك من التصرف في ماله، لم تجب الزكاة فيه، لأن التمكن من التصرف طول الحول شرط في الوجوب، فلا تجب في المغصوب، و لا الضال، و لا المجحود بغير بينة، و لا المسروق. لأنه ملك خرج عن يده و تصرفه و صار ممنوعا منه، فلم يلزمه زكاته»

ممنوعا منه یعنی ممنوع تکوینی از شیء بودن.

«السبب الثاني» صفحۀ ۳۰۴ هست. «(تسلط الغير عليه)

فلا تجب في المرهون و إن كان في يده، لأن تسلط الغير يمنع المالك من التصرف فيه.»

تسلط الغیر مراد تسلط شرعیه اینجا، و مثال‌هایی که مفصل باز اینجا مثال‌هایش را زده.

بعد «السبب الثالث (عدم قرار الملك)» «عدم قرار الملك» همان مطلبی که ایشان می‌گوید اینجا دارد. در موهوب دارد. یادم رفت، یکی از چیزهایی هم که ایشان دارد هبه هست و وصیت است و قرض است و غنیمت. این ۴ تا را، که اینها مقتضی‌اش ایجاد می‌شود ولی هنوز آن شرط که مکمل ملکیت هست آن حاصل نشده. بنابراین این یک نکته. ما برای معنا کردن عبارت‌ها نباید یک عبارت را کوتاه گرفت، کل مطلبی که در یک کتاب هست باید یک جا دیده بشود. تعجب این است که آقای منتظری در بحث مالکیت بعضی از این عبارت‌ها را خودشان آورده. در ۲، ۳ صفحۀ قبل در بحث مالک بودن و اینها که چیز می‌کند بعضی از این عبارت‌هایش آورده، همان عبارت قواعد را می‌گوید

«أسباب النقص ثلاثة: منع التصرف و تسلط الغير و عدم قرار الملك فلا تجب الزكاة في المغصوب و لا الضال و لا المجحود»

«(الثاني) تسلط الغير عليه فلا تجب في المرهون»

این عبارت قواعد را خود ایشان در اینجا آورده. تعجب است با وجودی که این عبارت را اینجا آورده در بحث مالکیت، در اینجا این توجه به این مطلب نشده.

**شاگرد:** اینجا بحث سر این است که اجماع برایشان قائل شده

**استاد:** صبر کنید آن را بعد صحبت می‌کنم. یک مطلب ما برای فهم مطلب خودمان عبارت را باید خوب قبل و بعدش را، خصوصیاتی که در آن وجود دارد آدم ببیند. کتاب‌های دیگر این مؤلف را آدم ببیند، خیلی وقت‌ها یک مؤلف کتاب‌های مختلفی که دارد همدیگر را تفسیر می‌کنند. این هم دو مورد.

مرحلۀ سوم منابع کتاب را، این کتاب را از کجا گرفته، خیلی وقت‌ها تشخیص منابع در فهم عبارت‌ها بسیار مهم است. یکی از دوستان ما دیدم مثلاً در مورد مبسوط شیخ طوسی مشغول یک کاری بود در استخراج منابعش یک تأملاتی برایش حاصل شده بود برای این که این کار را ادامه بدهد یا ادامه ندهد، من خیلی تأکید کردم که حتماً این کار را انجام بدهد. منبع خیلی مهم است. یک مقاله در آورده، منابع کتاب در فهم عبارت‌های کتاب بسیار مهم است و خیلی وقت‌ها آدم تا منبع را مراجعه نکند عبارت را درست نمی‌فهمد. علاوه بر این که گاهی اوقات مثلاً عبارتی که ما داریم مغلوط است، به منبع که مراجعه می‌کنیم عبارت درستش را به دست می‌آوریم، یا برعکس. عبارت ما درست است عبارت منبع. این عبارت تنگاتنگی که بین منابع و چیزها هست و این خیلی مهم است و ما باید بشناسیم. مثلاً تذکره یکی از چیزهایی که، البته در اینجا این شکلی نیست به این شکل دقیق چیز باشد. ولی در خیلی جاها من دیدم تذکره مغنی ابن قدامه، از مغنی ابن قدامه گرفته، من فرصت نکردم مراجعه کنم ببینم این تعبیراتی که اینجا ایشان دارد این تعبیرات اصلش برای کجاست، از چه کتابی گرفته، خیلی از اینها اصل اصلاً ساختار ترتیب و نظمش اینها از منابع عامه است آدم ببیند می‌تواند تشخیص بدهد. البته از مغنی ابن قدامه تقریباً روشن بود که مراد از ممنوعیت، منع تکوینی است نه منع شرعی، ولی عبارت‌ها آن عبارت نیست، من حالا عبارت مغنی ابن قدامه را بخوانم. یک عبارتی دارد من اوائلش را حذف کردم. الحکم فی المغصوب و المسروق و المجحود و الضال واحد و فی جمیعه روایتان احداهما لا زکاة فیه و بهذا، یک توضیحاتی می‌دهد، بعد می‌گوید و بهذا قال ابو حنیفة و الشافعی فی قدیم قوله لأنه مال خرج عن یده و تصرفه و الصار ممنوعا منه فلم یلزمه زکاته. ممنوعا منه را یعنی آن چیزی که خرج عن یده و تصرفه که امر تکوینی هست. بعد عبارت مفصل را آورده که حالا آن بماند.

شاگرد: ؟؟؟ خود کتاب‌های علامه اینجا برای فهم مرادشان مهم است؟ فضای خود همان کتاب و همان متن را ببینیم، خود شواهد دیگر که در کتاب هست.

**استاد:** آره، فرض کنید همین عبارت ممکن است قبل و بعدش یک عبارتی داشته باشد.

**شاگرد:** اگر نهایة الاحکام الآن نسبتش با تذکره چی است؟ قبل‌تر داشته؟ بعدتر داشته؟

**استاد:** حالا آن می‌تواند مؤثر باشد که هر چیز، من ترتیب تألیفات مؤثر هست. ولی بیشتر از ترتیب تألیفات شیوۀ نظارت به همدیگر داشتن امثال اینها. آیا اینها مستقل از هم نوشته شدند؟ مثلاً خلاف و مبسوط آیا فرض کنید موقعی که شیخ طوسی مبسوط را می‌نوشته به خلافش توجه داشته یا توجه نداشته؟ یعنی آن کتاب‌های خود شخص هم بیشتر از آن که کتاب خود شخص هستند اگر جنبۀ منبعیت نسبت به همدیگر داشته باشند مهم‌تر است. مثلاً رجال شیخ طوسی در باب من لم یرو عن واحدٍ من الائمه علیهم السلام، باب آخرش یکی از منابع مهمش فهرست شیخ است. حدود ۵۱۰ تا عنوان در این باب هست، نزدیک یک پنجمش را شاید بیشتر، یک پنجمش در ذهنم ۱۱۰ تا، الآن دقیق آمارش را یادم نیست. ولی بیش از یک پنجم بود. از عناوین و ترجمه‌هایش از فهرست شیخ اخذ شده. و این خیلی مهم است این که ما بحث منبع‌شناسی و منبع‌یابی به تعبیر دقیق‌تر بتوانیم منبع. حالا من خیلی بحث‌های مفصلی شاید ۲۰، ۳۰ سال در قواعد منبع‌یابی و امثال اینها کار کردم، الآن نمی‌خواهم وارد آن قواعد و ضوابط و این چیزهایش بشوم. ولی به هر حال اصل این مطلب خیلی مهم است که ما منبع یک کتاب را بشناسیم تا بتوانیم نحوۀ، گاهگاهی مثلاً رجال شیخ را، مثلاً یک عنوان گاهی اوقات افتادگی دارد، با فهرست آن افتادگی مشخص می‌شود. حالا من وارد تفصیل این بحث‌ها نمی‌شوم.

شافعی معمولاً قدیم و جدید دارد، قول قدیم و قول جدید، قول قدیم همان قول قدیم قوله باید باشد. این یک نکته.

نکتۀ دوم این که آقای منتظری می‌فرمایند اجماع بر این عناوین خاصه است، نه اجماع بر عنوان تمکن از تصرف. عرض من این است که این مطلب البته درست است، این مطلبی که ایشان می‌فرمایند که اجماع این که علامه ادعا کرده بر عناوین خاصه است نه بر عنوان کلی تمکن از تصرف. ولی حتی من عرضم این است اگر بر عنوان تمکن از تصرف هم ادعای اجماع می‌کرد وقتی آدم مراجعه می‌کند می‌بیند در کتب اصحاب اینها نیست، اصلاً تمکن از تصرف به این شکل نیست، نه روایتی به این شکل هست نه امثال اینها، می‌فهمد که این تعبیر استنباطی است دیگر. مهم این نیست که ما به حاق لفظی که طرف به کار برده مراجعه کنیم. وقتی آن لفظ هیچ در کتب اصحاب به این شکل نیامده، در روایاتی که منبع اینها هست به این شکل نیامده خب پیداست استنباط کرده دیگر. یعنی از کلمات اصحاب یک عنوان اقتناس کرده، یک عنوان ساخته. بنابراین حالا اگر در این، یعنی یکی از مشکلاتی که وجود دارد، یادم هست حاج آقا یک موقعی یک نکته‌ای را در مورد روش مرحوم آقای داماد در استنباط ذکر می‌فرمودند که خیلی مهم است. ایشان می‌فرمودند که آقایان گاهی اوقات مثلاً مراجعه می‌کنند به روایات بعد از روایات یک قاعده‌ای استخراج می‌کنند، آن قاعده را مثلاً با این عبارت ازش یاد می‌کنند، تلف المبیع قبل قبضه من مال بایعه. بعد در مصادیق می‌آیند این قاعده‌ای را که با یک لفظی ازش یاد کردند این قاعده را اطلاق‌گیری می‌کنند. اطلاق دارد، اطلاق ندارد، امثال اینها. ایشان می‌فرمودند آقای داماد اینجور رفتار نمی‌کرد. وقتی می‌خواست آن قاعده را تطبیق کند به منبع دوباره مراجعه می‌کرد یعنی آن مدرکی که براساس آن مدرک این قاعده استخراج شده. گاهی اوقات اگر به آن مدرک مراجعه کنیم الفاظی که در مورد این قاعده هست معنایش تغییر می‌کند. الفاظی که از آنها این قاعده استخراج شده. مثلاً اطلاق‌گیری، تقیید. اطلاق‌گیری و تقییدگیری را در آن منبع اصلی پیاده می‌کرد. ما اینجا، ببینید وقتی یک موقع هست شما می‌آیید می‌گویید التمکن من التصرف شرط اجماعاً. آن وقت می‌آیید چیز می‌کند، این تمکن آیا اعم از تمکن عقلی و شرعی است؟ تصرف مراد تصرف خارجی است؟ یا تصرف اعتباری را هم شامل می‌شود؟ اینجوری مثلاً اطلاق‌گیری کنید که آقا، در حالی که این روش درست نیست. حتی می‌خواهم بگویم که فرض کنید ادعای اجماع هم شده باشد. باید دید، گفته باشد التمکن من التصرف که اتفاقاً ادعای اجماع هم شده، مثلاً در مدارک گفته هذا الشرط مقطوع به فی کلام الاصحاب. تمکن از تصرف. در حدائق یا فی زکاة شیخ الاعظم «التمكّن من التصرّف شرط في وجوب الزكاة إجماعا محقّقا في الجملة، و مستفيضا،»

همچین عبارت‌هایی هست. ولی اینها ارزش این که آن لفظش خرد بشویم ندارد. باید دید اینها را از کجا استخراج شده؟ من بحثم این نیست، یک بحث، بحث این هست که اجماع اگر مدرکی باشد اجماع مدرکی حجت نیست روی آن زاویه من نمی‌خواهم اصلاً بحث کنم. ما اجماع مدرکی را حجت می‌دانیم، اگر شرائط حجیت در آن باشد. ولی بحث سر این است گاهی اوقات آن مدرک نشان می‌دهد که نقطۀ اتکاء کجاست. معقد اجماع را به یک معنا برای ما روشن می‌کند. ما نباید به لفظی که آن مدعی اجماع هست به تنهایی اکتفاء کنیم. عرض کردم فرض کنید تمکن من التصرف به این تعبیر در تعبیر شیخ مفید وارد شده. شیخ مفید در مقنعه عبارتش هست، لا زکاة علی المال الغائب عن صاحبه اذا عدم التمکن من التصرف فیه و الوصول الیه. کلمۀ تمکن و تصرف را آورده ولی در مورد غائب، یعنی می‌گوید غائب به خاطر عدم تمکن از تصرف این. خود این عبارت مقنعه هم از روایات گرفته شده. در روایات هست لأنه کان غائبا و اینها. ایشان می‌خواهد بگوید آن غیبتی که در روایات مطرح هست مناطش نفس غیبت نیست بما هو هو. غیبت بما هو موجب لعدم التمکن من التصرف معتبر هست. خب این در واقع یک نوع برداشتی هست از روایت. استنباطی هست از روایت، چیزی بیشتر از این نیست. در نتیجه ما باید در اینجا به خود آن روایت اعتماد کنیم. اما حالا دیگر این تعبیرات، فرض کنید ایشان حتی ادعای اجماع هم می‌کرد. این ادعای اجماعی که مشخص هست که بر پایۀ استنباط از منابع هست چه ارزشی دارد؟

شاگرد: احتمال قرائنی که وصل الیهم و لا

استاد: این حرف‌های درست نیست. بگوییم حتماً قرائن بوده. احتمالش هم نیست. تازه احتمالش هم باشد کافی نیست باید قطع داشته باشیم به این که قرائن بوده. ولی عمدۀ قضیه این هست که همچین چیزهایی که، ببینید یک نکته‌ای را هم من ضمیمه بکنم.

شاگرد: احتمالش را هم نمی‌دهید؟

استاد: احتمالش را هم نمی‌دهیم. می‌خواهم برای همین توضیح بدهم. بعضی تعبیرات، تعبیرات علمایی است نه تعبیرات روایی. مثل التمکن من التصرف، تعبیرهایی هست که چارچوب بندی‌هایی هست که این چارچوب‌ها نوعاً در کلمات آقایان و علما به کار رفته شده. اشکال ندارد، نمی‌خواهم در مقام مذمت نیستم. ولی ساختار تعبیر، تعبیری هست که مشابه‌اش را شما مثلاً در روایت یک جا هم نمی‌بینید که لأنّه غیر متمکن من التصرف، یک همچین تعبیری را نمی‌بینید. حتی می‌بینم در منابع عامه هم تعبیر لأنّه کان ممنوعا منه مثلاً تعبیر شده بود. آن تمکن از تصرف به این لفظ نیست. حالا یک تعبیر را، تعبیراتی که. من عبارتی از محلّیٰ ابن حزم هم یادداشت کردم این عبارت بد نیست این را هم بخوانم. می‌خواهم تعبیراتی که، می‌گوید به همین بحثی که ما داریم، می‌گوید قال مالک بن حزم، چاپی که من دارم جلد ۴، صفحۀ ۲۰۹ است. قال مالک لا زکاة علیه فیه، یعنی در مال غائب: «فإن رجع إليه زكّاه لسنة واحدة فقط، و إن غاب عنه سنين. و هذا قول ظاهر الخطأ، و ما نعلم لهم حجّة إلّا أنّهم قلّدوا في ذلك عمر بن عبد العزيز، في قول له رجع إليه، و كان قال قبل ذلك: بأخذ الزكاة منه لكلّ سنة خلت ...» آن تکه‌ای که مورد نظرم هست این است: و قد جاء عن عثمان و ابن عمر ایجاب الزکاة فی المقدور علیه فدلّ ذلک علی انهما لا یریان الزکاة فی غیر المقدور علیه.

شرطی که تعبیر کرده المقدور علیه از عثمان و ابن عمر، این تعبیر.

اما تعبیر التمکن من التصرف نه در هیچ کتاب قدیمی، نه هیچ منبع قدیمی، هیچ روایتی، هیچ جایی امثال اینها نیست. می‌گویم اوّلین کسی که تعبیر کرده شیخ مفید هست، آن هم به عنوان در کنار غائب. غائب را که روایی هست مقنعه اصلش یک فقه مأثور است. ولی مثل نهایه هم نیست. نهایه خیلی بیشتر محافظت به متن دارد. مقنعه از مأثور بودن خیلی وقت‌ها یک نکات اضافه‌ای دارد. در واقع این تعبیر، تعبیری هست که وقتی در هیچ کتابی از کتاب‌های ما این تعبیرش نیست در کتاب‌های فقه مأثور ما وجود ندارد. این که بگوییم یک چیزی در کلمات بوده به ما نرسیده این تقریباً مطمئنیم که به این شکل نیست.

شاگرد: شاید با این بحث نبوده با این معنا بوده.

استاد: نه، این که بیشتر از، همین تعبیری که در روایات هست این بیشتر از آن معلوم نیست. این که حالا شما بیایید فرض کنید اطلاق‌گیری کنید بگویید یک معنای مترادفی غیر از این معنایی که در روایات هست وجود داشته این هیچ چیز ندارد. ممکن است همین تعبیر شبیه همین تعبیر غائب باشد، می‌گوید نکتۀ غائب تمکن از تصرفش است که عبارت شیخ مفید هم همین هست دیگر. این است که عمده‌اش ما به این تعبیر تمکن از تصرف و به این لفظش که ببینیم تمکن اطلاق دارد، اطلاق ندارد، تصرف اطلاق دارد، اطلاق ندارد به اینها نباید تمسک کرد. عمده این هست که باید برویم در خود روایات ببینیم تعبیر روایات اوّلاً خود تعبیر چی است؟ اینجاست که آقای هاشمی سعی کرده روایت‌ها را سه دسته کرده. و این است که این، این یک نکته. آیا دسته بندی‌های روایات و تعبیراتی که در روایات هست به چه شکلی است؟ این یک.

نکتۀ دوم این که اگر القای خصوصیت هم بخواهد بشود براساس آن تعبیر روایات یعنی دقت در آن تعبیرات، یعنی محور اوّلیه‌اش باید دقت در همان تعبیرات هست. اینها همه مقدمه برای این بود که ما در واقع محور اصلی بحثمان تعبیرات خود روایات باید باشد. این که آقای هاشمی اینجا کار درستی هم کرده، سعی کرده روایت‌ها، تعبیراتی که در روایات هست دسته‌بندی کند. حالا ما مناقشه داریم در بعضی از چیزها که اینها استدلال‌هایش درست نیست، ولی روش کلی روش خوبی است. این مدل که ما بخواهیم مثلاً با تعبیر تمکن از تصرف و اینجور چیزها بحث را پیش ببریم بحث درستی نیست. حالا بحث‌های آقای هاشمی را ببینید ما در مورد بحث‌های ایشان شنبه ان شاء الله صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان

1. عبارت داخل کروشه را استاد بیان نمی‌کنند ولی در نسخۀ مجمع الفائدة ... در نرم افزار جامع فقه ۲.۵ هست. [↑](#footnote-ref-1)